

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

شرح مشکلات ومصطلحات رایج در اشعار مناقبی هندوان پارسی گوی (تأثیر زبان فارسی در زبان اردو)*

نرگس جابری نسب

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

چکیده

از آنجا که افراد بشر از قدیمترین ایام با هم در ارتباط بوده و روابط گوناگون داشته اند، همواره زبان آن ها دستخوش تغییر و تحول شده است. واژه ها و لغات از زبانی به زبان دیگر رفته اند و به این طریق زبان و فرهنگ عمیق تر و گسترده تر شد و اینگونه در طول سالیان دراز از آمیزش زبان های فارسی، عربی، ترکی و مغولی با زبان های محلی مردم شبه قاره، زبان اردو به وجود آمد. بسیاری از واژگان فارسی به شکل و صورت و معانی اصلی خود وارد زبان اردو شدند و دسته دیگری با معنایی متفاوت وارد زبان اردو شدند. در طول سالیان، واژگان، ترکیبات و اصطلاحات هندی و محلی نیز در زبان فارسی شبه قاره راه یافت. هر نویسنده ای اصطلاحات خاص منطقه خود را در شعر و نثر فارسی رایج به کار می برد، به دنبال آن اندیشه ها و بینش مخصوص مردم آن منطقه نیز در شعر جای پیدا کرد. شعرای فارسی گوی شبه قاره نیز این کلمات و ترکیبات را در اشعار خود استفاده کرده اند، در حالی که خواننده فارسی زبان به این امر آگاه نیست و به همین سبب در خواندن بسیاری از متون شبه قاره دچار اشکال می شود. در این صورت ضرورت وجود فرهنگ لغتی خاص برای کمک به درک بهتر متون فارسی شبه قاره، که شامل این کلمات و ترکیبات باشد، خود را نمایان می سازد. در این مقاله سعی شده که به شرح، لغات، ترکیبات و اصطلاحات به کار برده شده در مناقب هندوان پارسی گوی پرداخته شود، تا میزان این تأثیر گذاری مشخص شود.

واژگان کلیدی

زبان فارسی، زبان اردو، تغییرات معنایی، وام واژه ها.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۱۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده: nargesja@yahoo.com

۱- مقدمه

«در دوران حکومت های اسلامی در شبه قاره تا انحلال پادشاهی گورکانیان، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی آمیخته با افکار و شیوه های اسلامی در سرتاسر آن سرزمین گسترده شد... و زبان فارسی، زبان رسمی و فرهنگی و سیاسی و دولتی و هنری و زبان اشراف و اعیان گردید. برخی از سلسله هایی که از ایران نبودند، بنا بر مقتضای زمان و بالادستی زبان فارسی، آن را حفظ و نگهداری کردند و حتی پادشاهان غیر اسلامی مانند مراته ها و سیک ها نیز زبان فارسی را به عنوان زبان درباری خود نگهداشته و در ترویج آن کوشیدند.» (چوهدری، ۱۳۷۵: ص، پانزده).

در هزار سالی که زبان فارسی زبان رسمی و دولتی و سیاسی و فرهنگی شبه قاره بود، پیوندهای نزدیکی با زبان های محلی ایجاد کرد، به طوری که امروز در این سرزمین هیچ زبانی نیست که از تأثیر زبان فارسی دور مانده باشد و این تأثیر در دورترین نقاط نیز دیده می شود و بیانگر این است که زبان فارسی روزی زبان حاکم بر این سرزمین بوده است.

یکی از جنبه های جالب داد و ستد جامعه های زبانی، علاوه بر وامگیری، دخالت زبان میانجی است. رایج ترین فرایندی که در برخورد دو زبان رخ می دهد، مبادله عناصر واژگانی میان آن هاست. هنگامی که سخنگویان زبان های گوناگون، در شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی معین، در ارتباط نزدیک قرار می گیرند، باید از وسیله مناسبی برای تفهیم و تفاهم استفاده کنند (مدرسی، ۱۳۶۸: ص ۵۳-۵۴ و ۸۴-۸۵). در چنین مواردی ممکن است زبان تازه ای نیز بر پایه عناصر زبان های موجود ساخته شود که زبان اردو را می توان یکی از مصادیق بارز آن دانست. اردو زبانی آمیخته است و نقش میانجی^۱ دارد. «نهال اردو در زمین سانسکریت روید و در آب و هوای زبان فارسی رشد و نمو کرد.» (شلی، ۱۳۷۰: ص ۶۹).

۲- آمیختگی زبان ها

آمیختگی یک زبان با زبان دیگر، امری طبیعی است. در نتیجه روابط بشری لغات از جامعه ای به جامعه دیگر منتقل می شوند، بنابراین نفوذ لغات در میان کشورها امری ناگزیر بوده و هست و به همین سبب تقریباً همه زبان ها دارای لغات دخیل اند. آمیختگی زبان ها از چند طریق ایجاد می شود.

- ۱- لغاتی که از مناطق همجواری یا جایی دیگر به وام گرفته می شوند.
- ۲- لغات و اصطلاحاتی که به سبب اختلاط و امتزاج اقوام از یکدیگر گرفته می شود.
- ۳- لغاتی که نویسندگان، ادبا و شعرا در آثار خود به کار می برند و بتدریج بین مردم رایج می گردد.
- ۴- لغاتی که به موجب اکتشافات و اختراعات علوم جدید در زبان راه می یابد.^۲

دسته اول لغاتی هستند که در اثر همجواری با مناطق همسایه به زبان راه می یابند و بتدریج در میان مردم رایج می شوند. این لغات در نتیجه رفت و آمد مردم از منطقه ای به منطقه دیگر وارد زبان می شوند. گاه صورت اصلی خود را حفظ می کنند و گاه تصحیف شده و مفهوم اولیه خود را از دست می دهند.

دسته دوم قومی به سبب اختلاط و امتزاج با قومی دیگر از روی احتیاج، لغاتی را می گیرند و صورت اصلی و حقیقی آن را حفظ می کنند و آن را مطیع ترکیب ها و صرف و نحو لغت خود می سازند و مانند لغات ملی با آن ها رفتار می کنند.

دسته دیگر، معرفی الفاظ توسط نویسندگان و شعراست که در قرن هفتم و هشتم هجری در بین نویسندگان ایرانی آغاز شد و سپس، به شبه قاره انتقال یافت. سرعت و تأثیر انقلاب ادبی در زبان و نوشته ها باور نکردنی است. گاه شعرا و نویسندگانی که مورد توجه جامعه هستند، بعضی از لغات و اصطلاحات را از زبان های محلی یا از روی تفنن در شعر و نثر خود می گنجانند، نظر به فصاحت آن ها و اعتمادی که مردم به آن ها دارند، آن الفاظ را در تحریرات خود به کار می برند و به تدریج جزو زبان رسمی می شود، این نیز راه دیگری است که سیر تطور و گردش سبک را به وجود می آورد.

دسته پایانی لغاتی هستند که به سبب پیدا شدن علوم و فنون و صنایع تازه در جهان، اسامی و معانی تازه ای به هم رسیده و در اکناف گیتی انتشار می یابد.

۳- زبان اردو

«از آغاز حملات سلطان محمود غزنوی به هندوستان از سال ۳۹۸هـ به بعد، لاهور به دست غزنویان افتاد و به عنوان پایگاه اسلامی برای پیشبرد حملات بعدی به هند میانه و نیز گسترش حکومت اسلامی در آن سرزمین به کار می رفت. شهر لاهور نخستین مرکز فرهنگ اسلامی در شبه قاره شد و رفت و آمد مسلمانان از

خراسان و ایران و حتی کشورهای اسلامی دیگر به آن شهر ادامه داشت که این مردم اکثراً فارسی زبان بودند. چون شهر لاهور به عنوان پایگاه مستقل غزنویان در آمده بود، فارسی زبانان که به آن دیار مسافرت می کردند نیاز به یادگیری زبان محلی و اهل لاهور نیاز به یادگرفتن زبان فارسی پیدا کردند تا در داد و ستد و رفت و آمد و باهم کار کردن نیازهای خود را رفع نمایند. به همین علت، واژه های زبان های یکدیگر را در زبان خود به کار می بردند. با آمیزش دو زبان پارسی و پنجابی زبانی نو به وجود آمد که نخست آن را به همان نام پیشین یعنی «هندی»، «هندوی»، «هندوستانی» و غیره می نامیدند و بعدها چون این زبان بیشتر در اردو گاه ها و پادگان ها و پایگاه های نظامی به کار می رفت، آن را زبان اردو گفتند.» (چوهدری، ۱۳۷۵: ص هجده).

به نظر می رسد در آغاز زبان اردو خارج از اردو گاه ها کاربرد چندانی نداشته است. مهاجرین ایرانی در آغاز زبان و فرهنگ خود را حفظ کرده و تا مدت ها در مقابل هر گونه تغییر مقاومت می کردند، اما جمعیت بومی سرزمین هند بیش از مهاجرین ایرانی بود؛ سرانجام با همه مقاومت ها مهاجرین ایرانی نیز در بستر زمان تحت تأثیر قرار گرفتند.

«زمانی که مردم آن دیار مسلمان شدند و به آموختن اصول دین و قرآن و مسایل اسلامی که عموماً به زبان فارسی بود، پرداختند، بتدریج واژه های عربی و فارسی به زبان آنان راه یافت و این امر ادامه پیدا کرد تا اینکه در تمام شبه قاره حکومت های اسلامی تشکیل شد و فارسی، زبان همگانی و دولتی و فرهنگی و سیاسی قرار گرفت.» (چوهدری، ۱۳۷۵: ص نوزده).

زبان فارسی در سرزمینی نو، در مجاورت و همسایگی با دیگر اقوام آهسته آهسته تحت نفوذ سایر زبان ها قرار گرفت و کم کم زبان های محلی، ضرب المثل ها، اصطلاحات جدید و ترکیبات نو به زبان فارسی راه یافت و بتدریج لهجه، بیان و طرزى تازه به دست آورد.

«این مبادله فرهنگی باعث به وجود آمدن زبانی شد که از لحاظ ظاهر با فارسی شباهت زیادی داشت و کلمات فارسی به میزان زیاد در آن به کار می رفت، و آن زبانی نبود به جز زبان اردو که تقریباً در سایر مناطق شبه قاره به طور یکسان آغاز شد و پیشرفت کرد.» (همان).

اگر چه تأثیر گذاری زبان فارسی بر زبان های شبه قاره آشکار است، هیچ کدام از زبان های آن سرزمین به اندازه زبان اردو از فارسی متأثر نشده است. این

تأثیرپذیری چندان است که برخی اردو را شاخه‌ای از زبان فارسی دری و دختر زبان فارسی دانسته‌اند. اما علی‌رغم فراوانی واژگان و اصطلاحات فارسی در اردو تا حدود ۷۰ درصد، «زبان اردو شاخه‌ای از زبان فارسی نیست، همانطور که زبان دری نیز فرع عربی به شمار نمی‌آید.» (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ص ۲۷) «ریشه اصلی زبان اردو، سانسکریت و هندی و پراکریت‌ها و زبان‌های محلی مانند پنجابی و سندی و دکنی و بُرج بهاشا است.» (چوهدری، ۱۳۷۵: ص بیست و چهار).

بسیاری از واژگان فارسی یا عربی در زبان اردو به معنای شناخته شده در فارسی به کار نمی‌روند و به لحاظ تحولات تاریخی، اجتماعی و... از معنی اصلی دور شده و معانی تازه یافته است. زبان فارسی در تمام زبان‌های محلی و اصلی شبه‌قاره نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و «هزاران واژه فارسی در زبان‌های پاکستان و هند دیده می‌شود چه به صورت و معانی اصلی و چه با تغییرات و تصحیفات آن‌ها. زبان فارسی باعث شد نه فقط خط بسیاری از زبان‌ها به خط فارسی تغییر کرد، بلکه تحت تأثیر آن، زبان‌های جدید مانند اردو به وجود آمد.» (چوهدری، ۱۳۸۶: ص ۱۴).

زبان هندی، زبان توده مردم و زبان فارسی زبان حاکمان و درباریان بود. زبان فارسی توانست گام‌های خود را در سایه حمایت حاکمان استوار کند. این حاکمان از مشوقین زبان فارسی در سرزمین هند بودند. در این اوضاع فرهنگی، در اثر هم‌نشینی هندیان و ایرانیان در اردوگاه از آمیزش این دو زبان و اضافه شدن واژه‌های عربی و ترکی زبان جدید شکل گرفت.

«اردو واژه‌ای ترکی به معنای سپاه و محل استقرار سپاه (= اردوگاه) است. اردوگاه سلطان محمود غزنوی و فرزندش مسعود شامل سربازان ترک، ایرانی و هندی فراوانی بود، لذا در بین نژادهای مختلف که در اردوگاه سلطان گرد آمده بودند، زبان مشترکی که ترکیبی از زبان نژادهای مزبور است، به وجود آمد. این زبان را زبان اهل اردو (= اردوگاه) نام نهادند.» (نظری، ۱۳۸۷: ص ۹۶).

زبان اردو با گسترش فتوحات اسلامی تا دهلی، لکهنو و جنوب هند گسترش پیدا کرد. جوشش مستمری از شعر فارسی در هند ایجاد شد و رابطه میان شعر دو زبان فارسی و اردو استوار گشت و در گوشه و کنار آن شاعران هر دو زبان به سرودن شعر پرداختند.

۴- دگرگونی معنایی واژه های قرضی در زبان اردو

«بسیاری از واژه های قدیم فارسی متروک و رها شده و کلمات دیگر از عربی یا زبان های خارجی جایگزین آن ها شده اند، اما همان واژه ها از آغاز ورود فارسی به شبه قاره در زبان اردو راه یافته در آن زبان محفوظ مانده اند. علاوه بر آن، کلمات فارسی جدید نیز در اردو به کار می روند.» (چوهدری، ۱۳۷۵: ص بیست و سه). از آنجا که واژه های عربی که در زبان اردو به کار می روند، از راه فارسی به آن سرزمین رسیده اند، لذا اردو زبانان بدون اینکه آن ها را عربی بدانند، جزو کلمات فارسی می شمارند (چوهدری، ۱۳۷۵: ص بیست و چهار).

کلمات فارسی به چند شکل در زبان اردو به کار می روند: ۱- واژه های فارسی که در اردو و فارسی به یک شکل و صورت و معنا به کار می روند. ۲- واژه های فارسی که با حفظ معانی خود در زبان فارسی معانی دیگری نیز به خود گرفته اند و اکنون به هر دو معنای فارسی و اردو مورد استعمال قرار می گیرند. ۳- لغات، اصطلاحات و ترکیب هایی هستند که در زبان اردو از کلمات فارسی ساخته شده و به معانی گوناگون به کار می روند. ۴- بعضی از افعال یا مصدری هستند که از افعال و مصادر یا کلمات فارسی مستقیماً ساخته شده اند. ۵- در زبان اردو ترکیبات و اصطلاحاتی ساخته شده است که یک یا دو جزء آن ها فارسی و اجزای دیگر آن ها اردو می باشد. ۶- کلماتی که از لحاظ ریشه در هر دو زبان مشترک می باشند. ۷- بسیاری از ضرب المثل های فارسی عیناً در زبان اردو به کار می روند. و بسیاری دیگر با کلمات فارسی در آن زبان ساخته شده اند. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص بیست و چهار - بیست و هفت).

بسیاری از واژه های وام گرفته شده در زبان اردو دستخوش دگرگونی شده اند. برخی از این دگرگونی های معنایی که در واژه های وام گرفته شده زبان اردو رخ داده است، عبارتند از: گسترش معنایی، کاهش معنایی، کاربرد مجازی، تغییر مدلول و ... به طور مثال، تعارف: معرفی؛ انتقال: وفات؛ مهربانی: تشکر؛ شادی: عروسی؛ بی وقوف: نادان؛ دریا: رودخانه.

از آنجا که ملل جهان به مناسبت های گوناگون همواره در تماس و رفت و آمد بوده و هستند، خواه ناخواه زبان و ادبیات و مسایل مختلف فرهنگی و آداب و رسوم آنان بر یکدیگر تأثیر می گذارند و این، امری طبیعی است و بسته به شرایط، این تأثیر گاه بیشتر و زمانی کمتر است، بویژه در کشورهایمانند ایران و هند که وجوه مشترک تاریخی، زبانی و فرهنگی بسیار داشته اند، این اثر کاملاً

مشهود است. تشابهات و پیوندهایی که بین زبان های باستانی ایران و هند به علت منشأ واحد و رابطه خویشاوندی وجود دارد، با مقایسه بعضی از واژه های دو زبان مانند کلمات پدر، مادر، برادر، دختر، سر، تن و غیره... اثبات می شود.

در زمینه ادبیات هم اگر ادبیات فارسی را با بخش مهمی از ادبیات شبه قاره مقایسه کنیم، آثار بسیاری را می بینیم که یا ترجمه ای از آثار فارسی هستند، یا تحت تأثیر آن ها پدید آمده اند. برای نمونه، در ادبیات اردو، در نظم و نثر، داستان و رمان و غیره این تأثیر و نفوذ زبانی و ادبی کاملاً مشهود است. البته این تأثیر زبان و ادبیات فارسی فقط به زبان و ادبیات شبه قاره محدود نمی شود. بسیاری از زبان ها و آثار ادبی جهان تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی بوده اند و آثار بسیاری هم تحت تأثیر ترجمه آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان پدید آمده است.

در هزار سالی که زبان فارسی زبان رسمی و دولتی و سیاسی و فرهنگی شبه قاره بود، پیوندهای نزدیکی با زبان های محلی ایجاد کرد و وجود بسیاری از واژه های فارسی در زبان اردو و زبان هندی، همچنین واژه های بسیار فارسی و عربی در زبان بنگالی و سایر زبان های شبه قاره در طول ۳۵۰ سال ارتباط حکومت های فارسی زبان با مردم شبه قاره، دامنه نفوذ زبان فارسی را نشان می دهد. به طوری که امروز در این سرزمین هیچ زبانی نیست که از تأثیر زبان فارسی دور مانده باشد و این تأثیر در دورترین نقاط نیز دیده می شود و نشانگر این است که زبان فارسی روزی زبان حاکم بر این سرزمین بوده است.

جواهر لعل نهرو در آثار خود اشاره های زیادی به فرهنگ و تاریخ ایران دارد. درباره روابط تیموریان هند با ایران در دوران صفوی و نفوذ فرهنگ فارسی بر هند می نویسد: تمام زبان های جدید هندی پر از کلمات فارسی می باشند. این امر برای زبان هایی که فرزندان زبان سانسکریت باستانی می باشند، بدیهی است و مخصوصاً برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبان های مختلف می باشد، بسیار طبیعی است، اما حتی زبان های دراویدی^۳ جنوب هند تحت تأثیر لغات فارسی واقع شده اند.

زبان فارسی در شبه قاره هند، پیش از دوره تیموریان، به عنوان زبان داد و ستد فراگیر شده بود^۴ و پس از تأسیس امپراتوری مغولان هند^۵ زبان فارسی زبان رسمی و دولتی این سرزمین شد. در سده های ۱۰ و ۱۱ میلادی، سربازان زیادی از ایران و افغانستان به ناحیه سند آمدند که به زبان های فارسی، ترکی، عربی و... سخن می گفتند. در طول سالیان دراز از آمیزش این زبان ها با هم و با زبان های

محلی مردم، زبان اردو به وجود آمد و در اندک زمان، در بسیاری از مناطق رواج پیدا کرد.

یکی از مهمترین دستاوردهای لشکرکشی امپراتوری‌های بزرگ به دیگر کشورها، تبادلات فرهنگی این تمدن‌ها با دیگر فرهنگ‌ها بوده است. بیشترین تأثیر را در این میان زبان و ادبیات شفاهی و مکتوب این اقوام پذیرا بودند. به طوری که ما امروزه شاهد آن هستیم، در زبان و ادبیات فارسی واژگانی وارد شده‌اند که ریشه اصلی آن‌ها عربی، روسی، ترکی، کردی، هندی، انگلیسی و حتی فرانسوی است و همانقدر هم زبان و ادبیات فارسی بر روی این فرهنگ‌ها تأثیر گذاشته است.

گستره زبان فارسی با قدرتی که دارد و از جهتی که به گروه و جایگاهی متعلق و محدود نبوده، در اندک زمانی به دلیل پذیرش و اقبال عام به حدی رسید که زبان درباری، زبان دیوانی و اداری چندین کشور گردید. تا جایی که حتی زبان رسمی برخی کشورها هم شد.

حمله سلطان محمود به شبه قاره هند سرآغاز ورود زبان فارسی به هند شمرده می‌شود. در دوره غزنویان و به موازات آن در عهد غوریان، زبان فارسی راه خود را در هند باز نمود و رفته رفته در عمق فرهنگ هند جا گرفت. این زبان تازه وارد به قدری مورد استقبال هندیان قرار گرفت که زبان فارسی یگانه زبان ارتباطی، زبان تفاهم و زبان تحصیل گردید. سخن سرایان، روشنفکران و دولت مردان آثارشان را به زبان فارسی می‌نوشتند. تا آنجا که مکاتبات میان شهرها و سایر مراکز به زبان فارسی انجام می‌شد.

افزایش تعداد مهاجران و دوری از مرکز زبان، مردم هند را بیش از پیش به یاد گرفتن زبان فارسی که زبان دربارها و حکومت‌ها بود، نیازمند می‌کرد. پس نیاز به لغت نامه و فرهنگ فزونی گرفت و در همین ارتباط کتاب‌های بسیاری در فن لغت در سرزمین هند تدوین و به چاپ رسید.

«یکی از نخستین کتاب‌های لغت که در هند تألیف شده، اداة الفضلاء تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی است ملقب به دهاروال که در سال ۸۲۲ق به پایان رسیده و پس از آن شرفنامه احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام الدین فاروقی (تألیف در سال ۸۷۸ق) است.» (فاروقی، ۱۳۸۵: ص نه). فرهنگ جامعی که واژه‌های هندی و بنگالی ترکی و مغولی را به زبان فارسی ترجمه

می کرد. پس از آن بسیاری دیگر متوجه ضرورت این فرهنگ ها شدند و به جمع آوری و نشر آن اقدام کردند.

۵- کاربرد کلمات اردو و هندی در زبان فارسی

به مرور زمان و با تأثیر زبان های محلی لغات و اصطلاحات هندی و محلی در زبان فارسی رواج یافت که به نام «استعمال هند»^۷ شهرت یافته است و آن کاربرد لغات و اصطلاحات هندی در فارسی است. این روش از عهد غزنویان آغاز و با گذشت زمان، کاربرد لغات و اصطلاحات محلی و هندی در زبان فارسی شبه قاره افزایش یافت. در زمان اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ق/۱۶۵۴-۱۷۰۷ م) با محدود شدن رفت و آمد ایرانی ها به این سرزمین، آشنایی به لغات و اصطلاحات محلی و هندی در فارسی برای مردم دشوار شد (هاشمی، ۱۳۷۵: ص ۲۸۴). به همین سبب در نثر فارسی عصر اورنگزیب به بعد کلمات اردو و هندی به چشم می خورد.

به نظر می رسد که یکی از دلایل این امر آن بود که بسیاری از نویسندگان آن دوره هندی الاصل بودند و در هنگام نوشتن گاه کلماتی را از زبان مادری خود، در آثارشان به کار می بردند. از زمان اورنگزیب به بعد در نقاط مختلف هند زبان اردو و هندی بیشتر رواج پیدا کرد و بتدریج رواج زبان فارسی کمتر می شد. با مطالعه دقیق آثار نویسندگان فارسی نویس شبه قاره می توان گفت که تسلطی که نویسندگان هندی الاصل فارسی در اول بر زبان فارسی داشته در این دوره نداشته اند، بنابر این گاهی اضطراراً کلمات زبان های اردو و هندی را در تألیفات خود به کار می برده اند (نقوی، ۱۳۴۳: ص ۴۸)؛ مانند جاگیر، ضلع، تحصیل و... گاهی کلمات هندی و اردو و اسم شهرهای هند را با املاهای اردو به کار می بردند و گاه به سبب عدم تسلط بر زبان فارسی برخی اصطلاحات را خود می ساختند؛ مانند هندوستان زا (هندوستان زاده) صائبانه (به شیوه صائب).

سبک نویسندگی تحت تأثیر عوامل خارجی و محیط و فرهنگ محلی دائماً در سیر و حرکت می باشد. به سبب محروم ماندن شعرا و نویسندگان سرزمین هند از مصاحبت اهل زبان، کم کم شیوه جدیدی در این سرزمین رایج شد. هر نویسنده ای لغات و اصطلاحات خاص منطقه خود را در شعر و نثر خود به کار می برد و به دنبال آن اندیشه ها و بینش های مخصوص آن منطقه را در شعر خود جای می داد و حتی گاه برای بیان آن ها ترکیبات نوی هم خلق می کرد.

نویسندگان فرقه هندو هنگام ترجمه کتب مذهبی خود از سانسکریت یا هندی به زبان فارسی این روش را به کار بردند، چون به لغات جدید فارسی آشنایی نداشتند و برای اصطلاحات خاص دینی در این کتاب ها لغات فارسی به آسانی نمی یافتند، مجبور شدند واژه های کتب سانسکریت (سانسکریت) را در نثر فارسی جای دهند. این شیوه نثر با آمیزش لغات و سبک محلی رنگ مخصوص این سرزمین را به خود گرفت (هاشمی، ۱۳۷۵: ص ۲۸۴).

در اثر آمیزش زبان فارسی با زبان های هندی، بتدریج واژه های اردو و هندی در زبان شعر و نثر فارسی وارد شدند. شعرا و نویسندگان از راه تفنن در باره موضوعات محلی از قبیل جشن ها و مراسم مختلف و پرندگان و گل های هندی شعر گفتند. آنان به ناچار واژه های هندی به کار می بردند، زیرا که برای آن معانی، در فارسی کلمه وجود نداشت (سرور، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۵۹).

کاربرد لغات و اصطلاحات هندی و یا زبان های محلی در زبان فارسی باعث اختلاف نظر میان شعرا و ادبای ایرانی و هندی شد. برخی بر این باور بودند که فارسی را باید از اهل زبان و کسانی که زبان مادری شان فارسی است، آموخت و برخی دیگر مدعی بودند که چون فارسی را از زبان استادان و بزرگان خود آموخته اند، نباید بر تسلط آنان بر این زبان تردید کرد و دلیل اصلی همه این مسایل کاهش ارتباط شعرا و نویسندگان هند با ادیبان ایرانی پس از دوره عالمگیری بود، به همین سبب یادگیری زبان فارسی به عنوان زبانی بیگانه به بزرگترین مقتضیات زمان خود، تبدیل شد.^۸

دسته ای از سخنوران بزرگ هند با آموختن فارسی تحت تأثیر محیط و داشتن لهجه معینی از فارسی که در آن سرزمین رایج شده بود، شعر فارسی را به نوعی خاص و با زبانی ویژه خود و تعبیرهای سازگار با آن سرودند، به نحوی که سخنان با گویندگان هم عهدشان در ایران بسیار تفاوت یافته است (صفا، ۱۳۷۰: ج ۱/۵، ص ۵۲۴).

زبان شعر و آثار شعرا در این دوره ساده و روان نبود. تقریباً هر شاعری به جای اینکه احساسات و عواطفش را به سادگی و بدون ساختگی اظهار بدارد، متوسل به موضوعاتی می شد که با واقع بینی فاصله بسیار داشت و برای ابراز آن ها زبان پیچیده ای به کار می برد که فهم شعر را دشوار می کرد. اگر سبک این نوع شعر را بررسی کنیم، می بینیم که نکاتی که شعرای پیشین به سادگی و روانی اظهار می داشتند، در این دوره با واژه ها و ترکیبات مشکل ابراز می شد.

اکنون که به طور اختصار، مقدماتی در باره آمیزش زبان‌ها بویژه ارتباط زبان فارسی با زبان‌های شبه‌قاره و پیدایش زبان اردو گفته شد، این مطلب را تمام کرده به ذکر شواهد می‌پردازیم.

۶- لغات و ترکیبات و اصطلاحات فارسی در اشعار مناقبی هندوان

ارائه تمام لغات و ترکیبات و اصطلاحات رایج در اشعار مناقبی در یک مقاله امکان پذیر نیست، لذا به ناچار تا پایان حرف «دال» را در این مقاله می‌آوریم و ارائه سایر لغات را به گفتاری دیگر وا می‌نهییم.

اجاگر^۹: [اُگْ] ۱. روشن. نورانی. ۲. بیدار. ۳. جالب توجه. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۳۰) || فاش کننده. (نقل از اهل زبان).

اچهل: چپ، احوال. دوین. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

اخلاص مند: دوست صمیمی، مخلص. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۳۴).

ادابند: شاعری که ناز و عشوه معشوق را در شعر مجسم می‌کند. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۳۵).

اراکین کار پرداز فتنه ساز: [اَ] ج رکن. ستون‌ها || سران دولت (آند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) ج ارکان و ارکن. || ستون و بنیاد. ستونی که بدان چیزی تکیه کند. عمود. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).

آرتی: ۱. روح. ۲. انگشتر. (نقل از اهل زبان) ۳. یک رسم مذهبی هندوان که سر چهار صورتی بت کوچک را در سینی قرار داده، بر آن شمع روشن گذارند و ضمن خواندن دعا یا سرود دینی آن را دور سر بت بزرگ می‌گردانند و در عین حال، موسیقی مخصوص نیز می‌نوازند. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۷).

اردوی عالمگیری: اردوی همایون و اردوی همایونی و اردوی معلّا و اردوی عالی؛ لشکرگاه پادشاهی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

استیفاء: نزد بلغا آن است که شاعر در مدح و صفت هر چیزی، به نهایت کوشد، چنانکه زیاده از آن نتواند کرد و این عین بلاغت است و نظائر او نظائر بلاغت. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت) قوافی زمین را استیفاء می‌کرد.

امام باره: ^{۱۰}[اَ ر] حسینه، تکیه. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۵۴).

آمد آمد: خبر و شایعه آمدن کسی یا چیزی. نزدیک به فرارسیدن چیزی. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۳).

امر: [اَم] فنا ناشدنی. همیشه زنده. لایزال. جاویدان. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۵۴).
 امعان: [ا] دور اندیشیدن در کاری. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت) دور
 اندیشیدن. (آنند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) تیز کردن نظر و دور رفتن در کاری یعنی
 در کاری غور کردن. (محمدغیاث الدین، ذیل لغت) || امعان نظر: نگاه با زیرکی
 و فراست و غور رسی و عاقبت اندیشی. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).
 آمودن: [د] آمیختن. درهم کردن. آمیخته شدن || به تار و به نخ کشیدن
 گوهرها و مهره ها و مانند آن. گوهرکش کردن || آراستن، زینت کردن. (دهخدا،
 ۱۳۷۷: ذیل لغت).

آموده: صفت مفعولی از آمودن (همو، همانجا).
 انتقال: [ات] مرگ، رحلت. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۵۸) || مردن. ازاین جهان به
 جهان دیگری منتقل شدن. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۷۲).
 انسلاک: [اس] پیوست کردن، ضمیمه کردن. (همو، ص ۷۶).
 آنند: [ان] مسرت. خوشحالی. راحتی. آسایش. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۶).
 انیق: [ا] خوب و عجیب. (آنند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) (محمدغیاث الدین،
 ذیل لغت) نیکو. حسن. معجب. چیز نیک به شگفت آورنده. (ناظم
 الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).

اهل جهیم: [ج] دوزخیان. اهل جهنم. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).
 اوقات گذاری: وظیفه و مدد معاش و وجه گذران. (همو، همانجا) گذران عمر
 (نقل از اهل زبان) «از چندی به مرشدآباد که جدش و کالت آن صوبه داشت،
 املاک وی را که بدان مکان فراوان است، فروخته اوقات گزاراری می کند.» (هفت
 قلمی دهلوی، ۱۹۱۰: ص ۱۱۶).

ب

بابو: کارمند دولت، کلمه خطاب به مرد معادل آقا در فارسی. (نقوی، ۱۳۷۳:
 ص ۶۹).

باد فروش: ۱. چاخان. متملق. چاپلوس. ۲. خواننده آهنگ ۳. لاف زن.
 (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۸۴).

بارهین: دوازدهمین. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۷۳).

بانیه: بانیه تانیت بانی است، به معنی بنا کننده. (شفیق اورنگ آبادی، بی تا: ص
 ۳۶) بانیه در فارسی یعنی صاحب نیت. (خوشگو، ۱۹۵۹: ج ۳، ص ۱۶۳).
 بانی: بنیان گذار، سازنده. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۷۹).

بانیه: بنیا [بَی] بقال، دگاندار (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۴) || خرده فروش. (نقل از اهل زبان).

بخشی الممالک: [بَی ل م ل] ۱. رئیس دیوان محاسبات. رئیس کل حسابداری کشور. خزانه دار. ۲. فرمانده کل قوا. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۹۴).
بخشیگری: [بَگ] اداره دیوان محاسبات کشور. (همو، همانجا).
بر بادی: تباهی. خرابی. نابودی. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۹۹).
بُرج بهاشا: لهجه ای که در ناحیه بُرج (متهرا) تکلم می شود. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۹۰).

برهمنان: برترین طبقه^{۱۱} در میان هندوان || براهمه جمع برهمن: [بَ رَم / بَ ه م] برهما؛ یکی از سه خدای معروف هندوان، خالق کائنات. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۹۱) برهم: مرد خدا؛ برهما پوترا: پسر خدا. (نقل از اهل زبان) || نام حکیمی هندو و نیز نام بتکده ای است در هندوستان. از سانسکریت به معنی مطلق پیشوایان روحانی، یکی از سه طبقه مردم در آیین برهمنی (فاروقی، ۱۳۸۵: ص ۱۹۳) و حکما و دانشمندان و پیر و مرشد بت پرستان و هندوان و آتش پرستان و اصیل و نجیب هندو را نیز برهمن گویند (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ذیل لغت).
قومی است از علمای هندو (محمدغیاث الدین، ذیل لغت).
بند و بست: ۱. مستعمره سازی. تشکیل مستعمره. ۲. تصفیه. ۳. انتظام. تدارک. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۱۲) / مالیات. مقررات. انتظام ترتیب. اهتمام (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۲).

بندوق: بندوق. [بُ / بَ] تفنگک. و این مأخوذ از بُندُق است؛ به معنی گلوله باشد، چون از تفنگک گلوله آهن یا سرب می اندازند، لهذا مجازاً تفنگک را گویند که آلت انداختن است. بُندُق نیز گفته اند. (آندراج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) بندوق: تفنگک. ج، بنادیق. / [بَ دُ] تفنگک. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۲).

بنسی: [بَ] ۱. نی و بامبو. ۲. بنده، غلام. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۳) به صورت های مختلف دیده می شود: هر بنس: بنده خدا. رای بنسی: بنده پادشاه. بنسی رام. (نقل از اهل زبان).

بهادر: [بَ دُ] پهلوان و مبارز سخت دلاور. (فاروقی، ۱۳۸۵: ص ۱۵۶) برای احترام کلمه بهادر (به معنای شجاع) را به کار می بردند. (محمود، ۱۳۸۰: ص ۴۸۴).
بهاشا: اصل کلمه هندی مشتق از سانسکریت در معنی زبان (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۸).

بهاکها^{۱۳}: [ب] بهاگها، مشتق از زبان سانسکریت. زبان (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۸) || محاوره. بهاشا زبان هندی. (نقل از اهل زبان).
 بهاگ: بخت. اقبال. خوشبختی. نصیب و قسمت. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۸).
 بهت شدن: [ب] متحیر ماندن. خیره شدن. (معین، ۱۳۷۷: ذیل لغت).
 بهجن: خدا. سرود ستایش خدایان هندو. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۱۰) || اشعار و سرود های مذهبی هندوان. (نقل از اهل زبان).
 بهگون: خدا. پروردگار. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۱۴) بهاگون؛ خوشبخت. مقبل. متمول. شریف. (همو، ص ۱۰۸).
 بهو: عروس. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۲۰).
 بهوج: [ب] اصل کلمه پنجابی است. در قدیم در سرزمین پنجاب پادشاه سخاوتمندی به نام «راجا بهوج» بود، که مستحقان را اطعام می کرد. بعدها به نام همین پادشاه در اطراف پتنا شهری به نام بهوج پور ساخته شد و زبان بهوج پوری نیز نوعی گویش هندی است. || بهوج: غذا و خوراک. (نقل از اهل زبان).
 بود و باش: ۱. مسکن. ۲. سکونت، بسر بردن. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۵).
 بیراگیان: از فقراء هندوان که به اصطلاح هندیان بیراگی گویند. (خان آرزو، بی تا: ج ۱، ص ۲۸۱).

پ

پرشاد: [پ] خوشی و شادی (نقل از اهل زبان).
 پرشاد، پرساد: غذایی که به رب النوع تقدیم می شود. بازمانده غذا که به بت تقدیم می شود. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۳۸).
 پرکاش: ۱. مالک. ۲. معروف. (همو).
 پرگنات: جمع پرگنه، منطقه یا بخشی از یک ناحیه که تحت یک قانون باشد، در شبه قاره به پرگنه موسوم است. (محمود، ۱۳۸۰: ص ۲۵۴). || پرگنه: حوزه بزرگ مالیاتی می باشد و حاکم آن را حاکم پرگنه می گفتند. (نقوی، ۱۳۴۳: ص ۵۱۷).
 پرگنه: [پ] رگن [ناحیه. منطقه. بخش کشوری. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۳۲).
 پریم: [ر] عشق. الفت. محبت. خاطر خواهی. (همو، ص ۱۴۰).
 پنجابی: [پ] منسوب به پنجاب. اهل و ساکن پنجاب. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۳۶).

پنچایت: اجلاس، انجمن. کمیته. مشاوره محلی. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۴۶) ||
 اعضای شورا. (نقل از اهل زبان).
 پندت: [پَد] پاندیت، دانشمند، عالم. لقبی است برای برهمن‌ها.
 (نقوی، ۱۳۷۰: ص ۱۲۹). روحانیون تحصیل کرده هندو. (محمود، ۱۳۸۰: ص ۴۱).
 پنشن: حقوق بازنشستگی. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۴۶) اصل کلمه انگلیسی است.^{۱۶}
 (حییم، ۱۳۶۹: ص ۸۹۲).
 پوتھی راماین: از کتب معتبره هند به زبان سانسکرت، آندکهن کنپهلی آن را
 از زبان سانسکرت به زبان محاوره ترجمه نمود. (غنی، ۱۹۹۹: ص ۵).
 پوتھی: کتابچه، کتاب. (نقل از اهل زبان).

ت

تابع: ملحق. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت)
 تازی: (مؤنث و مصغر) تازه، نو. || عربی. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۴۹)
 تالاب^{۱۷}: (تال (هندی) + آب (فارسی)) استخر. حوض بزرگ. آبگیر. برکه.
 (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۶۵) || منطقه ای که آب در آن جمع می کردند برای مصرف
 شهر و به معنی استخر. (کامران مقدم، ۱۹۸۶: ص ۵۳).
 تحصیل: بخش کشوری، بخش کشوری برای اخذ مالیات و انتظامات اداره
 کشور، بخش یک استان. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۵۵).
 تحصیلدار: بخشدار مالیاتی، رئیس مالیات بخش، مأمور بخش برای اخذ و
 وصول مالیات کشاورزی. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۵۶) || بخش از تقسیمات
 کشوری هند می باشد و هر ضلع (شهرستان) مشتمل بر چند تحصیل (بخش) بوده
 است و حاکم تحصیل را تحصیلدار می گفتند. (نقوی، ۱۳۴۳: ص ۵۱۷).
 تحصیلداری: کار و شغل تحصیلدار (همو، همانجا).
 تراجم شعرا: تذکره های شاعران (نقل از اهل زبان).
 تصحیح: [ت ح / ح] نظر و ملاحظه و تفتیش. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل
 لغت).

تعزیت: تسلیت، عزا داری (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۷۳).
 تعزیه داری: عزا داری امام حسین (ع) در ماه محرم. (همو. همانجا) || تعزیه دار:
 سازنده تعزیه، سازنده علامت شبیه برای مراسم سوگواری محرم، سینه زن در ماه
 محرم، عزادار. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۷۴)

تعزیه: شبیه ضریح امام حسین (ع) که با کاغذ و چوب و پارچه می سازند و در دهه محرم در حسینیه ها و تکایا برای زیارت عزاداران می گذارند و عصر روز عاشورا آن را در خارج از شهر دفن می کنند. (نقوی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱).

تقرر: [تَقَرُّر] قرار گرفتن. (آنندراج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) استقرار و استحکام و اثبات و استواری و اقرار و بند و بست. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).

تقویم پارین: ۱. قانون منسوخ. قانون باطل شده، رسم غیر رایج. ۲. تقویم سال گذشته. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۸۰).

تلاش کردن: جستجو و تفحص کردن و جستن. || تلاش معاش: جستجوی ممر زندگی، جستجوی مایحتاج و کار (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۱۸۱).

تلون مزاجی: [تَلَوْنٌ] کنایه از کسی که هر لحظه به خوبی برآید و ثبات رای در او نبود. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت) بی قرار و بی ثبات. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).

التماس تخلص نمود: [اِتَمَسَ] جستن چیزی. || طلب چیزی با تواضع. || تضرع. خواهش || خواهش کردن. درخواستن. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت)

تنخواه: [تَنْخَوَاهُ] خوا / خا [حقوق، دستمزد، حقوق ماهانه || تنخواه دار: نوکر حقوق بگیر، کارمند حقوق بگیر (همو، ص ۱۸۴) / حقوق بگیر. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۷۴).

تیکا: نشان. (نقل از اهل زبان) || علامت یا خالی که هندوها از گل رنگی و غیره بر پیشانی یا بین دو ابرو گذارند. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۱۹۶).

تیول: [تِیُول] اصل کلمه ترکی است. (آنندراج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) تملک و تصرف مُلک و عقار و زمین داری. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت) واگذار کردن دولت خالصه ای از خالصه ها یا مالیات قریه ای را به یکی از نوکران خود در ازای مواجب او در تمام عمر. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

ج

جاگیر دار: دارای زمین بزرگ، مالک زمین بزرگ، زمیندار بزرگ، ارباب. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۲۰۰).

جاگیر داری: زمینداری (همو، همانجا).

جاگیر: زمین بزرگ، ملک بزرگ، ضیاع و عقار (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۲۰۰)
 || املاک یا تیولی بوده که از طرف شاه یا دولت به کسی اعطا می شد. این رسم تا
 پایان حکومت انگلیس ها باقی و معمول بود. (نقوی، ۱۳۴۳: ص ۲۹۹).

جدت طرازی: جدت؛ [ج د د] نو شدن. (محمدغیاث الدین، ذیل لغت) ||
 نوآوری. (نقل از اهل زبان).

جرگه بستن: [ج] حلقه زدن. صف کشیدن. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).
 جشن هولی: هولی^{۱۸}. در هندی نام عیدی و جشنی است. (آندراج، ۱۳۳۷: ذیل
 لغت) از جشن های آغاز بهار هندوان برابر با ۲۱ مارچ. جشن رنگپاشان (نقل از
 اهل زبان).

جماعتدار: [ج ع] جماعت دار. جمعدار. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۵۰۵).
 جوت^{۱۹}: [ج ت] ۱- روشنایی، نور، شعاع، پرتو ۲- نعت، ستایش. (نقوی، ۱۳۷۳:
 ص ۲۰۹) || جوت: [ج ط] ۱- جفت، زوج، یکی از دو تا ۲- برابر، مساوی، هم
 شکل. (همو، ص ۲۱۰).

جی: پسوندی است که به عنوان احترام پس از اسم شخص استعمال می شود.
 مثل پندت جی. (نقوی، ۱۳۷۰: ص ۲۲۳)، جناب. (نقل از اهل زبان).
 جیت: ۱. برد در مقابل باخت ۲. ظفر، فتح، موفقیت، غلبه، برتری، فیروزی.
 (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۲۴)

جیغه: تاج، آن حالت خاص بخشی از دستار و عمامه بوده که در جلوی سر به
 شکل خاصی (تاج مانند) درست می کردند. (همو).

چ

چت گپت که اهل فرس آن را عطارد فلک نامند: چت؛ [چ] از اسماء بنات
 نعش در هندی. (ابوریحان بیرونی، ۱۳۶۲: ص ۱۹۷) || گپت: نام یکی از سبک های
 شعر هندی است. (محمود، ۱۳۸۰: ص ۲۷۳)

چکله: چکلا: [چ] مَلک، ناحیه. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۳۷).
 چند: [چ] ۱. چاند، ماه. قمر. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۲۸) ۲. چند: فرزند. (نقل از
 اهل زبان).

چندرا: [چ] ماه قمر. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۴۱).
 چهار گهری شب گذشته: چهار ساعت از شب گذشته. گهری: ^{۲۱}ساعت (نقل
 از اهل زبان).

چودهری: [چ] زمیندار || صاحب زمین و املاک || دهخدا، ملاک. (نقل از اهل زبان).

ح

حصه: سهم. قسمت. بخش. (چودهری، ۱۳۷۵: ص ۲۳۶).

حضور: کلمه تعظیم. (نقوی، ۱۳۷۰: ص ۲۵۹) || عالیجناب ممتاز و درخشان. (چودهری، ۱۳۷۵: ص ۲۳۷).

حویلی: خانه بزرگ و ویلا مانند را گویند. (نقل از اهل زبان).

خ

خال: خالو: برادر مادر. (آنتند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت) به هندی مامون گویند. (محمدغیاث الدین، ذیل لغت)

خالصه: تاریخ سیک ها. از آنجا که معتقد بودند که قوم خالصی هستند، نام کتاب دینی خود را خالصه گذاشتند. (نقل از اهل زبان).

خرخشه: [خ خ ش] دعوی بیهوده || خوف، خطر || کارهای دست و پاگیر (چودهری، ۱۳۷۵، ص ۲۶۰) || دلهره، مهمه، غوغا، اختلاف. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۶۳).

خسور: پدر زن یا پدر شوهر را گویند. در اینجا منظور پدر زن است. (نقل از اهل زبان).

خط سیاق: نوعی از خط که بدان اهل دفتر دیوان اعداد، مقادیر و اوزان را نویسند. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت).

خطش گندگی پیدا کرد: زیبایی خود را از دست داد. || گندگی: پلیدی، ناپاکی (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۴۷۰).

خیمه زن: [خ م ز] کسی که چادر برپا می کند. (چودهری، ۱۳۷۵: ص ۲۷۵) || خیمه زن گردیدن: ساکن شدن. (نقل از اهل زبان).

د

دارالاماره: [ر ل ا ر] خانه امیر. حاکم نشین. ارگ. شهری که فرماندهی ایالت در آن است. مقرر فرماندار. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

دارالانشاء: [ر ل ا] دبیرخانه. جای منشیان و نویسندگان. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

دارالخلافت: دار الخلافه؛ [رُل خ ف] در زمان گورکانیان هند، شاه جهان آباد را گفته اند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت).

داس: «داس» در زبان هندی غلام را گویند. (یعنی غلام آن موضع) (شفیق اورنگ آبادی، بی تا: ص ۶۴).

دست؛ اینجا دستخط: [د خ] امضا. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۲۸۶) مخفف آن دستخط باشد. (آنند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت).

دلاسا: دل آسا. [د] دل آسای. آساینده دل. آسایش دهنده به دل. (آنند راج، ۱۳۳۷: ذیل لغت). هر آنچه خاطر را آسایش دهد و موجب تسکین قلب گردد. خاطر نواز. تسلی دهنده. (ناظم الاطباء، ۱۳۳۴: ذیل لغت) ۱. تسلی. اطمینان. ۲. جرئت. (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۲۹۲).

دهر: ۱. حد. سرحد. ۲. بسیار دراز. (همو، ۲۸۵).

دوپهر: [پ] هنگام ظهر. در شبه قاره ۲۴ ساعت شبانه روز را به ۸ قسمت تقسیم کرده و هر قسمت را که دارای ۳ ساعت است **پهر** نامیده اند. چنانکه دو **پهر** ۳ ساعت دوم شبانه روز است و حدود ظهر می باشد. (محمود، ۱۳۸۰: ص ۴۴۸) وقتی که خورشید به بالای سر می رسد. یک **پهر** = ۳ ساعت و چهار **پهر** = شب یا روز. (نقل از اهل زبان) **آته-پهر:** ۲۴ ساعت شبانه روز، روز به چهار **پهر** (حصه) و شب نیز به چهار **پهر** تقسیم می شود. **آته-پهر** شبانه روز است. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۵).

دوسرا: (دوسری) دوم، بعدی، ثانوی، دیگر. (نقوی، ۱۳۴۳: ص ۲۸۲).

دوهره: [دُر] دو گانه، دوبیتی. (نقل از اهل زبان).

دیوی (دیوی): ^{۳۳} **دیوی:** ملکه، ربّ النوع، الاله. (نقوی، ۱۳۷۳: ص ۲۹۲) / **دیوی:** الاله، رب النوع مؤنث. (همو: ص ۲۹۴).

دیوه: دایره، جای نشستن و گرد هم آمدن افراد برای حل مسایل خود. (نقل از اهل زبان).

۷- نتیجه

رایجترین فرایند برخورد دو زبان، مبادله عناصر واژگانی میان آن هاست. در چنین مواردی زبان تازه ای بر پایه عناصر زبان های موجود ساخته می شود. زبان اردو از مصادیق

بارز آن است. در بین نژادهای مختلف که در اردو گاه سلطان محمود گرد آمده بودند، زبان مشترکی که ترکیبی از زبان نژادهای مختلف بود، به وجود آمد. این زبان را زبانِ اهلِ اردو نام نهادند. بسیاری از واژگان فارسی یا عربی در زبان اردو به لحاظ تحولات تاریخی، اجتماعی و... از معنی اصلی دور شده و معانی تازه یافته است.

به مرور زمان و با تأثیر زبان های محلی لغات و اصطلاحات هندی و محلی در زبان و نثر فارسی رواج یافت که به نام «استعمال هند» شهرت یافته است و آن کاربرد لغات و اصطلاحات هندی در فارسی است. این روش از عهد غزنویان آغاز شد و با گذشت زمان، کاربرد لغات و اصطلاحات محلی و هندی در زبان فارسی شبه قاره افزایش یافت. در زمان اورنگزیب عالمگیر با محدود شدن رفت و آمد ایرانی ها به این سرزمین آشنایی به لغات و اصطلاحات محلی و هندی در فارسی برای مردم دشوار شد. به همین اندازه شعرا و نویسندگان هند نیز از مصاحبت اهل زبان محروم ماندند و کم کم شیوه جدیدی رایج شد.

در اثر آمیزش زبان فارسی با زبان های هندی بتدریج واژه های هندی در زبان شعر و نثر فارسی وارد شدند. شعرا و نویسندگان از راه تفنّن در باره موضوعات محلی از قبیل جشن ها و مراسم مختلف و پرندگان و گل های هندی شعر گفتند و به ناچار واژه های هندی به کار می بردند، زیرا برای آن معانی، در فارسی کلمه ای وجود نداشت؛ پس بسیاری از واژه های هندی به علت ضرورت وارد زبان فارسی شد، به نحوی که سخن این دسته از شاعران با گویندگان هم عهدشان در ایران بسیار تفاوت یافت.

زبان شعر و آثار شعرا در این دوره ساده و روان نبود. تقریباً هر شاعری به جای اینکه احساسات و عواطفش را به سادگی و بدون ساختگی اظهار بدارد، متوسل به موضوعاتی می شد که با واقع بینی فاصله بسیار داشت و برای ابراز آن ها زبان پیچیده ای به کار می برد که فهم شعر را دشوار می کرد. نکاتی که شعرای پیشین به سادگی و روانی اظهار می داشتند، در این دوره با واژه ها و ترکیبات مشکل ابراز می شد.

یادداشت ها

۱- زبان شناسان زبان میانجی را زبانی دانسته اند که به عنوان وسیله ارتباط میان افرادی به کار می رود که زبان مادری مشترکی ندارند و هر یک به زبان متفاوتی سخن می گویند (مدرسی، ۱۳۶۸: ص ۸۵).

- ۲- برای اطلاعات بیشتر ر.ک. بهار، محمد تقی. ۱۳۸۱. سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۳. چ ۱ (جدید). تهران: زوار. صص ۲۵۱-۲۵۵.
- ۳- دراویدی: مردمانی تیره پوست و ساکنان اولیه هند پیش از مهاجرت شاخه ای از آریایی‌ها به شبه قاره بودند. مردمان هند نتیجه اختلاط و آمیزش میان آریایی‌ها و دراویدی‌ها (Dravidians) هستند. در سال ۲۵۰۰ ق.م آریاها که سفیدپوست بودند، به هند آمدند. ساکنان بومی این منطقه که دراویدی نامیده می شدند، سیاهپوست و قد کوتاه بودند. این گروه قبل از آریاها در هند زندگی می کردند و پس از آمدن آریاها به جنوب هند مهاجرت کردند (کامران مقدم، ۱۳۶۴: ص ۱۵۰).
- ۴- Mugal سلسله پادشاهی تیموریان یا گورکانیان هند که در شبه قاره آنان را مُغل می گفتند. اکبر شاه تیموری گورکانی پادشاه هند را مُغل اعظم می گفتند (چوهدری، ۱۳۷۵: ص ۶۵۸).
- ۵- برای اطلاعات بیشتر، ر.ک. ظهور الدین احمد، ۱۳۷۸. آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره. چ ۱. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۶- سند: واژه سند در فارسی به صورت «هند» درآمده است؛ زیرا حرف «سین» سانسکریت در فارسی قدیم به «ه» تبدیل می شد (چوهدری، ۱۳۷۵: ص هفده). دره سند، یا وادی سند منطقه ای که امروز پاکستان نامیده می شود (هند غربی) (همو، همانجا: ص هفده).
- ۷- به کار گیری واژگان و ترکیب های زبان شبه قاره در زبان فارسی در صورتی که معادل فارسی آن نباشد (محمود، ۱۳۸۰: ص ۶۸).
- ۸- برای اطلاعات بیشتر ر.ک. محمود، ۱۳۸۰: صص ۳۴۹-۳۴۱.

۹. Ojāgar

۱۰. Imām Bārā

- ۱۱- کاست: حدود قرن ۶ ق در اوج اقتدار روحانیان هندو، یعنی برهمنان نظام طبقاتی شدیدی پذیرفته شد که مدت ۲۵۰۰ سال سایه سهمگین خود را بر کشور پهناور هندوستان افکنده بود و هنوز هم بقایای آن وجود دارد. «پژوهشگران طبقات اجتماعی را کاست Caste می خوانند که واژه ای پرتهالی و به معنای نژاد است که در این نظام چهار کاست اصلی وجود داشت: ۱- برهمنان Brahmanas طبقه روحانیان ۲- کشاتریاها

Kshatrias طبقه شاهان، شاهزادگان و جنگاوران ۳- ویشیه ها Vaisyas طبقه بازرگان و دهقانان ۴- شودراها Sudras طبقه کارگران. «توفیقی، ۱۳۸۶: ص ۲۷) برهنه ها که در بالاترین طبقه قرار گرفته اند، نماینده عالی ترین درجه پاکی، و نجس ها از این نظر در پست ترین مرتبه قرار دارند.

- ۱۲. Brahman
- ۱۳. Behakha
- ۱۴. Prashād
- ۱۵. Paṇḍit
- ۱۶. Pension
- ۱۷. Tālāb
- ۱۸. Holī
- ۱۹. Jot Prakāsh
- ۲۰. Chaklā
- ۲۱. Ghaṛi
- ۲۲. Dopahar
- ۲۳. Debī/Dewī

کتابنامه

۱. ابن حزم. ۱۹۸۳/۱۴۰۳. *الفصل فی الملل والاهواء والنحل*. بیروت.
۲. ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد. ۱۳۶۲. *تحقیق ماللهند*. ترجمه منوچهر صدوقی (سها). چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. احمد بلخی، سید عزیز الدین. ۱۹۳۱. *تاریخ شعرای بهار*. به اهتمام مولوی عطاء الرحمن صاحب بیخبر. (۲ جلد) ج ۱. بانکی پور، پتنه: قومی پریس لیمتد.
۴. اسلم خان کشمیری، حاجی محمد. بیتا. *تذکره شعرای کشمیر*. تصحیح سید حسام الدین راشدی. چ ۱، کراچی: اقبال آکادمی.
۵. اقبال، جاوید. ۱۹۸۶. *جاویدان اقبال زنده رود*. ترجمه شهیندخت کامران مقدم. چ ۱. لاهور: اقبال آکادمی پاکستان.

۶. اکرم، سید فرید. ۱۳۸۸. *سروده ها و نوشته های منیر لاهوری*. چ ۱. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۷. بندر ابن داس خوشگو. ۱۹۵۹. *تذکره سفینه خوشگو*، دفتر سوّم، مرتبه سید شاه محمّد عطاء الرحمن عطا کاکوی، اشاعت اول، پتنه، بهار: اداره تحقیقات عربی و فارسی.
۸. بهار، محمد تقی. ۱۳۸۱. *سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی*، ج ۳. چ ۱ (جدید). تهران: زوار.
۹. بهگوان داس هندی. ۱۹۵۸. *تذکره سفینه هندی*. مرتبه سید شاه محمّد عطاء الرحمن کاکوی. اشاعت اول، پتنه، بهار: اداره تحقیقات عربی و فارسی.
۱۰. توفیقی، حسین. ۱۳۸۶. *آشنایی با ادیان بزرگ*. چ ۱۰. تهران: انتشارات سمت.
۱۱. جلال الدین رامپوری، ملا محمد غیاث الدین. تألیف ۱۲۴۲ق. *فرهنگ غیاث اللغات*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چ ۱. تهران.
۱۲. جوهدری، شاهد. ۱۳۷۵. *فرهنگ واژه های فارسی در زبان اردو*. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. حسن خان بهادر، سید محمّد صدیق. ۱۲۹۳. *تذکره شمع انجمن*. به اهتمام مولوی محمّد عبدالمجید خان مهمتم. بهوپال: مطبع شاه جهانی.
۱۴. حسن خان، محمّد علی. ۱۲۹۵. *تذکره صبح گلشن*. بهوپال: مطبع شاه جهانی.
۱۵. حسیم، سلیمان. ۱۳۶۹. *فرهنگ یک جلدی انگلیسی - فارسی*. چ ۹. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
۱۶. خان آرزو، سید سراج الدین. بی تا. *تذکره مجمع النضایس*. تصحیح عابد رضا بیدار. چ ۱. پتنه، بهار: خدا بخش اورینتل پبلیک لایبریری.
۱۷. خان خلیل، علی ابراهیم. ۱۹۷۸. *تذکره صحف ابراهیم*. تصحیح عابد رضا بیدار. چ ۱. پتنه، بهار: خدا بخش اورینتل پبلیک لایبریری.
۱۸. خلف تبریزی، محمد حسین (برهان). ۱۳۴۲. *برهان قاطع*. به کوشش محمد معین. چ ۵. چ ۲. تهران: کتاب فروشی ابن سینا.
۱۹. خواجه عبدالرشید. ۱۹۶۷. *تذکره شعرای پنجاب*. چ ۱. کراچی: اقبال آکادمی.
۲۰. خوشگو، بندر ابن داس. ۱۹۵۹. *تذکره سفینه خوشگو*. دفتر سوّم، مرتبه سید شاه محمّد عطاء الرحمن عطا کاکوی. اشاعت اول. پتنه، بهار: سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی.

۲۱. خیامپور، عبدالرسول. ۱۳۶۸. *فرهنگ سخنوران*. جلد ۲، چ ۱، تهران: طلایه.
۲۲. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. *لغت نامه*. تهران: سازمان لغت نامه دهخدا.
۲۳. دیوان بیگی شیرازی، سید احمد. ۱۳۶۵. *حدیقه الشعراء ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه*. جلد ۳. تصحیح عبدالحسین نوایی. چ ۱. تهران: زرین.
۲۴. رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۱. *مناقض علوی در آینه شعر پارسی گویان شبه قاره*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۵. راشدی، سید حسام الدین. ۱۹۸۲. *تذکره شعرای کشمیر*. جلد ۴. چ ۲. لاهور: اقبال آکادمی.
۲۶. رتن سنگھ زخمی. نسخه خطی. *تذکره انیس العاشقین*. جلد ۲. دانشگاه پنجاب لاهور. شماره ۱۲۳. PF.
۲۷. زمانی، آصفه. ۱۳۷۶. *فارسی سرایان هندو در کشمیر*، فصلنامه دانش. پائیز. ش ۵۰. اسلام آباد: مرکز تحقیقات ایران.
۲۸. ساجد زید پوری، سید محمد رضا. ۱۹۹۰. *لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی حیات اور کارنامی*. اشاعت اول. لکهنو: مطبع نامی پریس.
۲۹. سرور، محمد. ۱۳۸۳. *فایز دهلوی شرح حال و اوضاع سیاسی اجتماعی و ادبی روزگار وی*. سفینه مجله تحقیقی دانشکده خاور شناسی. ج ۲، ش ۱. لاهور: دانشگاه پنجاب.
۳۰. سید عبدالله. ۱۳۷۱. *ادبیات فارسی در میان هندوان*. ترجمه محمد اسلم خان. چ ۱. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۳۱. سید نور الحسن خان. ۱۲۹۳/۱۸۷۶. *نگارستان سخن*. به اهتمام مولوی محمد عبدالمجید خان مهتم. بهوپال: مطبع شاه جهانی.
۳۲. شاد، محمد پادشاه بن غلام محی الدین. ۱۳۳۷. *فرهنگ آنند راج*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام.
۳۳. شبلی، محمد صدیق خان. ۱۳۷۰. *تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو*. چ ۱. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۳۴. شرف عالم، محمد. ۱۳۸۱. *سهام هنود بیهار در شعر فارسی*. اولین همایش ایران شناسی. تهران. صص ۱-۲۸.

۳۵. شفیق اورنگ آبادی، لجهمی نراین. بی تا. *تذکره گل رعنا*. مرتبه عبدالحق معتمد، اشاعت اول. حیدرآباد دکن: مطبوعه عهد آفرین برقی پریس.
۳۶. شوق، قدرت الله. ۱۹۶۸. *تذکره طبقات الشعراء*. مرتبه نثار احمد فاروقی. طبع اول. لاهور: مجلس ترقی ادب لاهور.
۳۷. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. ۱۳۶۷. *الملل والنحل*. قم: چاپ افست.
۳۸. صابر، محمد. ۲۰۰۴. *احمد یار خان یکتا خوشایی*. مجله تحقیقی و ادبی کاوش. ش ۱۲۰۳. لاهور. صص ۱۵۶-۱۶۳.
۳۹. صدیقی، طاهره. ۱۳۷۷. *داستان سرایی فارسی در هند*. ج ۱. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۴۰. صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۰. *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۵. چ ۷. تهران: فردوس.
۴۱. عابدی، امیر حسن. ۱۹۸۴. *هندستانی فارسی ادب*. به کوشش شریف حسین قاسمی. اشاعت اول. دهلی: اندو پرشین سوسایتی.
۴۲. عاشقی عظیم آبادی، آقا حسین قلی خان. ۱۹۸۲. *تذکره نشتر عشق*. تصحیح اصغر جانفدا. جلد ۵. تاجیکستان، نشریات دانش.
۴۳. عالم، محمود. *سهم ایالت بهار (هندوستان) در ترویج زبان و فرهنگ فارسی*، اولین همایش ایران شناسی. تهران. صص ۹-۱.
۴۴. عباس، سید حسن. ۱۳۸۴. *احوال و آثار آزاد بلگرامی*، چ ۱. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۴۵. عرفانی، خواجه عبدالحمید. ۱۳۴۰. *داستانهای عشقی پاکستان*. چ ۱. تهران: چاپخانه اتحاد.
۴۶. علیم اشرف خان. ۲۰۰۶. *سفرنامه مخلص شاهکار استاد اظهر علی*. مجله تحقیقات فارسی. دهلی: بخش فارسی دانشگاه دهلی. صص ۴۴-۳۰.
۴۷. غنی، مولانا محمد عبدالغنی خان. ۱۹۹۹. *تذکره الشعراء*. تصحیح محمد اسلم خان. چ ۱. دهلی: سعود احمد دهلوی.
۴۸. فاروقی، ابراهیم. ۱۳۸۵. *شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی*. تصحیح حکیمه دبیران. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۹. فاروقی، زهره. ۲۰۰۳. *اوده کی فارسی گو شعراء*. چ ۱. دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی.

۵۰. قدرت اله خان گوپاموی، محمد. ۱۸۴۳. **تذکره نتایج الافکار**. به اهتمام اردشیر خاضع. مدراس: مطبع کشن راج.
۵۱. گردهاری لعل تیکو. ۱۳۴۲. **پارسی سرایان کشمیر**. ج ۱. تهران: انجمن ایران و هند.
۵۲. گوپاموی، محمد مظفر حسین. ۱۲۹۷. **تذکره روز روشن**. به اهتمام مولوی محمد عبدالمجید خان مهتم. بهوپال: مطبع شاه جهانی.
۵۳. لودی، شیرخان. ۱۳۲۴. **مرآه الخیال**. ج ۱. بمبئی: مطبع مظفری.
۵۴. مبارز جنگ نادر، اعتصام الدوله میرزا کلب حسین خان بهادر. ۱۹۵۷. **تذکره نادر**. مرتبه سید مسعود حسن رضوی ادیب. ج ۱. لکهنو: سرفراز پریس.
۵۵. محمود، سید فیاض. ۱۳۸۰. **تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره هند**. ترجمه مریم ناطق شریف. ج ۱. تهران: رهنمون.
۵۶. مدرسی، یحیی. ۱۳۶۸. **درآمدی بر جامعه شناسی زبان**. ج ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵۷. مست، ذوالفقار علی. ۱۳۴۳. **تذکره ملخص ریاض الوفاق**. تلخیص عبدالرسول خیامپور. ج ۱. تبریز: چاپخانه شرکت چاپ کتاب آذربایجان.
۵۸. مسعودی، علی بن حسین. ۱۹۶۴-۱۹۶۵. **مروج الذهب و معادن الجوهر**. مصر: چاپ محمد محی الدین عبدالحمید.
۵۹. مشایخ فریدنی، محمد حسین. ۱۳۶۶. **پیوستگی های اردو با فارسی دری**. مسایل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش. مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۵۵-۲۲.
۶۰. مصطفی خان بهادر، محمد. بیتا. **تذکره گلشن بی خار**. لکهنو.
۶۱. معین، محمد. ۱۳۷۷. **فرهنگ فارسی**. ج ۷. ج ۷. تهران: امیر کبیر.
۶۲. منزوی، احمد. ۱۹۸۸. **فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان**. جلد ۱۴، (ج ۱۰). اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۶۳. منشی دیبی پرشاد. ۱۸۸۵. **تذکره آثار الشعراى هنود**. دهلی: مطبع رضوی.
۶۴. منصور عالم، محمد. ۱۳۷۷. **نظری به نسخه خطی عجایب البلدان فارسی تالیف مهاراجه کلیان سینگ عاشق**. فصلنامه نقد پارسی. ش ۱۳. دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی . ۲۲۶-۲۳۲.

۶۵. مهدی رضوی، اختر. بهار ۱۹۹۲. سهم شهر اله آباد در تحول زبان و ادب فارسی، قند پارسی. ش ۴. دهلی نو: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ ایران. صص ۱۳۳-۱۴۲.
۶۶. موتمن، زین العابدین. ۱۳۵۵. تحول شعر فارسی. ج ۳. تهران: انتشارات طهوری.
۶۷. میر قدرت الله، ابوالقاسم. ۱۹۷۳. تذکره مجموعه نغز (تذکره شعرای اردو). جلد ۲. مرتبه محمود شیرانی، طبع اول. دهلی: نیشنل آکادمی.
۶۸. میرنجان محمدی اله آبادی، شاه علی کبیر محمد. ۱۳۸۶. تذکره خازن الشعرا. تصحیح اختر مهدی رضوی. ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۶۹. ندا، طه. ۱۳۸۷. ادبیات تطبیقی. ترجمه هادی نظری منظم. ج ۱. تهران: نی.
۷۰. نریندر بهادر سری واستوا. ۱۹۷۹. نوایی عهد کی هندون کا فارسی ادب مین یوگدان. اشاعت اول، رامپور: طباعت ناظم پریس.
۷۱. نفیسی ناظم الاطباء، علی اکبر خان. ۱۳۳۴. فرهنگ نفیسی. به اهتمام سعید نفیسی. ۵ ج. تهران.
۷۲. نقش علی. ۱۹۹۲. تذکره باغ معانی. تصحیح عابد رضا بیدار. ج ۲. پتنه، بهار: خدا بخش اورینتل پبلیک لایبریری.
۷۳. نقوی، علیرضا. ۱۳۴۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان. ج ۱. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۷۴. نقوی، سید با حیدر شهريار. ۱۳۷۰. فرهنگ اردو-فارسی. ج ۱. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۷۵. ----- ۱۳۷۳. فرهنگ اردو-فارسی. ج ۱. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۷۶. نندلال گویا. ۱۹۷۳. دیوان گویا. به اهتمام پروفیسور گورچرن سنگھ ج ۱. دهلی: لیبرتی آرت پریس مکتبه جامعہ لمیتد.
۷۷. نوشاهی، عارف. ۱۳۸۴. پری خانه. نامہ بہارستان، س ششم، ش اول - دوّم، دفتر ۱۱، پاییز و زمستان. صص ۲۶۵-۲۸۴.
۷۸. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان. ۱۹۶۸. تذکره مخزن الغرایب. به اهتمام محمد باقر. جلد اول. لاهور: یونیورسیتی اورینتل کالج.

۷۹. هاشمی، محمود. ۱۳۷۵. تحول نثر فارسی در شبه قاره. ج ۱. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۸۰. هفت قلمی دهلوی، مولانا غلام محمد. ۱۹۱۰. تذکره خوشنویسان، تصحیح محمد هدایت حسین. اشاعت اول. بنگاله: ایشیاتیک سوسایتی.
۸۱. همدانی مصحفی امرهوی، غلام. ۱۹۳۴. تذکره عقد ثریا. مرتبه مولوی عبدالحق. ج ۱. حیدرآباد، دکن.
۸۲. واله داغستانی، علی قلی خان. ۲۰۰۱. تذکره ریاض الشعرا. تصحیح شریف حسین قاسمی. ج ۱. رامپور: انتشارات کتابخانه رضا رامپور.